

پیشرفت، رسانه خودش را می‌سازد

خبر خوب، «خبر بد» است!

سید حمیدرضا مبری

نویسنده

از میان کلمات یک پرتره بکشم. پرتراهی باکیفیت از یک آرمانشهر که در آن هیچ کودکی به جای مدرسه، سرچهارراه‌ها به شیشه‌های دودی نیمه‌باز، گل‌هایش را به دو برابر قیمت پیشنهاد ندهد. آینده‌ای که در آن سر هیچ پدری موقع ورود به گود منزل خم نشود. هرچه بیشتر در اقیانوس سوژه‌های احتمالی بیشتر دست و پا می‌زدم، ریه‌هایم سخت‌تر هوا را به داخل می‌کشیدند. دنیا جلوی چشمانم ابری شده بود. ابرشک و نفرت، هر فرصتی که می‌شد چند دقیقه با فنجان‌های در گوشه‌ای دنج نفس چاق کنم، به زاویه‌ای خیره می‌شدم و در خودم غرق می‌شدم. وسط‌کلی بدبختی دست و پا می‌زدم و آخرش به دلیل کمبود اکسیژن در خودم می‌مردم. اواخر آنقدر بین مرگ و زندگی رفت و آمد کرده

پاییز ۱۴۰۰ بود. دوست داشتم یک داستان خوب بنویسم. می‌دانستم اگر می‌خواهم عمر ماندگاری داستانم بیشتر از یک فصل باشد، باید از درد مردم بنویسم. فهرست جلویم طولانی بود. بیکاری، گرانی، ازدواج، اعتیاد. از هر کدام شان می‌شد یک مثنوی هفتاد من چاپ کرد. تلویزیون می‌دیدم. مستند پلی می‌کردم. کتاب ورق می‌زدم. کف خیابان‌ها را از گذشته مردم را و اندازه می‌کردم تا بلکه سوژه‌های جلوی پایم بیندازند. دست به هر چه می‌زدم قبلش یک تپه از آثار تولید شده به تورم می‌خورد. می‌خواستم کارم نو باشد. از آن‌ها که وقتی اسمم را می‌خوانند، همه بایک کلید واژه خاص بایادم بیاورند. قبل ترها که مسیر داستان نویسی را انتخاب کرده بودم، دلم می‌خواست برای آینده بهتر

